

# فصل ۱



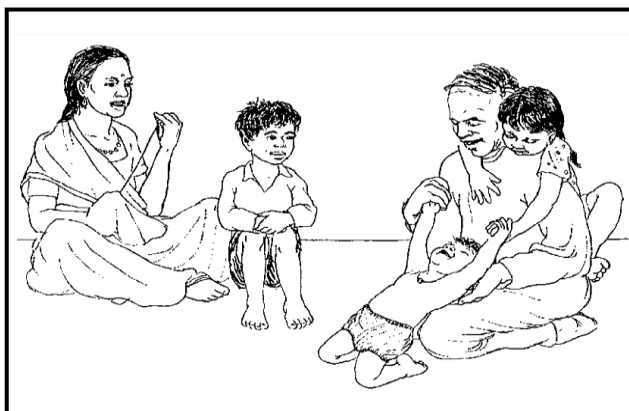
## مشکلات شنوایی و مفاهمه

در سراسر جهان اطفال زیادی هستند که یا ناشنوا بوده و یا شنوایی اندک دارند. والدین ممکن است هیچگاه ندانند که سبب ناشنوایی طفل شان چه بوده است. ناشنوایی ممکن است از سبب یک انتان گوش، یک مریضی مانند مننژیت (التهاب پوش نخاع)، در اثر مجروح شدن و یا از سبب یک نقیصه ارثی باشد. برای معلومات در مورد اسباب ناشنوایی، فصل ۱۵ را ببینید.



مانند همه اطفال دیگر، اطفالی که ناشنوا بوده و یا بخوبی شنیده نمی‌توانند به محبت، توجه، دوستی و احساس تعلق و ارتباط داشتن و همچنان به تعلیم و تربیه نیاز دارند. چون شنیده نمی‌توانند، این اطفال نمی‌توانند زبان را بدون کمک یاد بگیرند و بدون فهمیدن زبان آنها نمی‌توانند با دیگران مفاهمه نموده و اظهار وجود کنند- و یا مانند سایر اطفال به سهولت نمی‌توانند بیاموزند.

مگر با کمک مقدم، اطفالی که ناشنوا اند می‌توانند همانند سایر اطفال یک زبان را بیاموزند. لذا مهمترین منابع برای اطفال ناشنوا والدین، اعضای خانواده و دوستانی می‌باشند که به این اطفال وقت داده و آنها را در آموزش مفاهمه و ارتباطات کمک می‌کنند.



با داشتن حمایت، خانواده‌های اطفال دارای توانایی‌های مختلف شنوایی، می‌توانند خانه‌ها و جوامع را طوری بسازند که در آن اطفال آنها مورد قبول واقع شده و قوت‌های آنها درک گردد - جایی که آنها بتوانند دوست پیدا کرده، بیاموزند و یک زندگی خوش را برایشان بسازند.

## چرا مفاهمه یا ارتباطات مهم است

طفل زبان را به سرعت در اولین سال حیات خود می‌آموزد. شناخت مقدم مشکلات شنوایی طفل و رساندن کمک مؤثر به وی با اهمیت می‌باشد. در غیر آن بهترین سال‌های آموزش مهارت‌های مفاهمه ممکن است از دست برود (از زمان ولادت تا سن ۷ سالگی). هر قدر زودتر

یک طفل شروع به آموختن زبان نموده و مفاهمه را تمرین کند، بیشتر خواهد آموخت.

مفاهمه زمانی صورت می‌گیرد که بفهمیم به ما چه گفته شده است و به آن جواب بدهیم، و زمانی که ما افکار، نیازها و احساسات خود را طوری ابراز کرده بتوانیم که قابل فهم به دیگران باشد.

### تنهایی یک طفل ناشنوا

برای یک طفل، ناشنوا بودن مانند آنست که در یک خانه شیشه‌ای زندگی کند. یک طفل ناشنوا مردم را دیده می‌تواند که گپ می‌زنند مگر فهمیده نمی‌تواند که آنها چه می‌گویند.



مردم چون زبانی را برای مفاهمه آموخته اند، می‌توانند که با یکدیگر مرادوده داشته باشند. اما یک طفل ناشنوا نمی‌تواند زبانی را که شنیده نتواند، بیاموزد. این یعنی بسیاری اطفال ناشنوا طوری رشد می‌کنند که توانایی آموختن و استفاده از یک زبان را برای مرادوده و گفت و شنود با دیگر اطرافیان خود ندارند.

افراد یک نیاز مبرم به مفاهمه با یکدیگر و اعمار ارتباط دارند. وقتی یک طفل مهارت مفاهمه را نداشته باشد، نمی‌تواند با دیگر افراد ارتباط برقرار کنند و زمانی که دیگر افراد ندانند که چگونه با این طفل ارتباط برقرار کنند، او بیشتر اوقات حتی توسط نزدیکانش، تنها گذاشته خواهد شد. بعد از مدتی او از اجتماع به کنار زده می‌شود.



گاهی اطفال دیگر پشت ما دویده و حبیب را به نام‌های بد صدا می‌کنند. کاش می‌توانستم او را از این همه خفت حفظ کنم.

وقتی من به بازار می‌روم همسایه‌ها نمی‌خواهند که عاقله را نگه دارند. آنها می‌گویند که او گپ آنها را نمی‌فهمد.



## مفاهمه برای آموزش و تفکر



اطفال از مفاهمه یا ارتباطات برای آموختن در مورد جهان، ایجاد رابطه با دیگر افراد، اظهار وجود و برای تفکر و انکشاف مفکوره‌های خود استفاده می‌کنند. بدون برخی از اشکال مفاهمه، یک طفل ناشنوا نمی‌تواند فکر و توانائی‌هایش را انکشاف دهد. هر قدر بیشتر اطفال توانائی آموزش یک زبان را داشته باشند به همان اندازه جهان، فکر و برنامه خود را بیشتر درک نموده و ارتباطات نزدیک با دیگر اطرافیان برقرار نموده می‌تواند.

برای معلومات بیشتر در مورد زبان و انکشاف طفل، فصل ۲ دیده شود.

سلام! اسم من کارمن است و من دست‌هایم را برای مفاهمه استفاده می‌کنم زیرا من ناشنوا هستم. من در نیکار آگوا در مکتبی رفتم که برای اطفال ناشنوا است. در آنجا ما اولین زبان اشاره را برای نیکار آگوا اساس گذاشتیم. من هنوز بخاطر دارم که چه اندازه دشوار بود تا بالاخره مردم مرا درک کنند.



انگار من رنگ‌هایی برای رنگ آمیزی تمام جهان دارم، جایی که قبلاً فقط من رنگ خاکستری داشتم.



من می‌توانیم به دوستانم در مورد برنامه هایم و خانواده‌ام بگویم و حتی در مورد مرغ های مادرکلانم که به خانه ما داخل و بیرون می‌شوند.

بسیار صمیمان انگیز است که  
بالافره بتوغم خوه و عودطفی خوه  
را بیان کنم



من قصه خود را برای شما خواهم گفت، اما ابتدا می‌خواهم قصه‌های برخی اطفال دیگری را که ناشنوا هستند بگویم.

هر طفل نمی‌تواند مانند من به مکتب برود. انیتا مانند من ناشنوا است اما او نتوانسته بود که مفاهمه را بیاموزد. در اینجا قصه انیتا می‌آید.



### قصه انیتا

انیتا از زمان تولد تقریباً بصورت کامل ناشنوا بود، مگر والدینش تا سن ۴ سالگی متوجه این حالت نشدند. وقتی او کوچک بود، آنها فقط دیدند که او صحتمند و با انرژی است. تا زمانی که خواهرش لارا تولد شد، آنها این تشویش را نداشتند که انیتا گپ زدن را یاد نگرفته بود. آنها فکر می‌کردند که فقط رشد و انکشاف انیتا اندکی بطی است.

یک روز یک همسایه پرسید: "آیا مطمئن هستید که او شنیده می‌تواند؟". مادر انیتا که ایوا نام داشت گفت: "آه، بلی". ایوا اسم او را بلند صدا کرد و انیتا رویش را به طرف او گشتاند.

مگر وقتی انیتا ۳ ساله بود، فقط چند کلمه محدود را گفته می‌توانست. خواهرش لارا که ۲ ساله بود، هر روز کلمه‌های جدیدی را می‌توانست بگوید. وقتی ایوا با آنها گپ می‌زد و یا برای شان آواز می‌خواند، لارا بیشتر از انیتا تبسم نموده و یا خنده می‌کرد. لذا ایوا با لارا بیشتر از انیتا صحبت می‌کرد و برایش آواز می‌خواند. لارا چیزهایی را سوال می‌کرد، آهنگ‌های ساده را می‌خواند و با خوشحالی با دیگر اطفال بازی می‌کرد. انیتا با خودش بازی می‌کرد، چون بازی کردن با دیگر اطفال اغلب با جنگ و گریه تمام می‌شد.



یک دفعه در بازار قریه، لارا تقاضای یک فیتنه موی را کرد و ایوا یک دانه برایش خرید. یک لحظه بعد انیتا به خاموشی یک دانه فیتنه دیگر را برداشت و شروع کرد که به موهایش بزند. ایوا با شرمندگی و ناراحتی آن را گرفت و دوباره بجایش گذاشت. انیتا خود را روی زمین افکند و شروع لگد زدن و چیغ زدن کرد.

زمانی که پدر انیتا شنید که در بازار چه واقع شده است، با قهر بطرف انیتا دید و گفت، "چه وقت یاد می‌گیری که چیزی را تقاضا کنی؟ تو ۴ ساله هستی و حتی کوشش نمی‌کنی که گپ بزنی. آیا احمق هستی یا فقط تنبلی می‌کنی؟"

انیتا بطرف پدرش دید. او نفهمید که پدرش چه گفت. مگر از دیدن رویش دانست که او قهر است. اشک از چشم‌ها به رویش ریخت. پدر اشک‌هایش را پاک کرد و او را بغل گرفت.



وقتی در آن شب خانواده نشستند تا صحبت کنند، ایوا سوال همسایه را در مورد شنوائی انیتا بخاطر آورد. او تصمیم گرفت صداهای مختلف را در عقب انیتا امتحان کند تا دیده شود که چه را شنیده می تواند. وقتی اعضای خانواده متوجه شدند که انیتا به بیشتر صداها واکنش نشان نمی دهد، دریافتند که او ناشنوا است. این برای همه آنها یک روز غم انگیز بود. خانواده انیتا تشویش داشتند که او هرگز قادر نخواهد بود که مانند دیگر اطفال انکشاف نماید.

چگونه می توانم برای کسی که نمی شنود یا صحبت نمی کند مواردی را توضیح دهم؟ می خواهم که او هم مانند خواهرش زندگی عادی داشته باشد. یک دختر ناشنوا چه آینده می تواند داشته باشد؟



والدین انیتا بهترین کمک های را که می توانستند به انیتا کردند. آنها بخاطر مواظبت از اطفال دیگر خود و رسیدگی به مزرعه بسیار مصروف بودند، لذا برای شان مشکل بود که به قدر نیاز به انیتا رسیدگی نمایند. آنها امیدوار بودند که روزی انیتا بتواند زندگی کاملی داشته باشد، اما نمی دانستند که چطور او را کمک نمایند.

انیتا احمق نیست. چون هیچکس هیچگاه زبان را برایش یاد نداد و نیز یاد نگرفت که چگونه با او مفاهم نموده و ارتباط برقرار کند، انیتا و اطرافیانش اغلب با همدیگر سوء تفاهم پیدا کرده و یکدیگر را ناامید می کردند.



انیتا و دیگر اطفال ناشنوا ممکن است رفتار نامناسب داشته باشند، زیرا آنها نمی دانند که چه بکنند. چون انیتا نمی تواند کلمات اعضای خانواده را با وضاحت بشنود، برایش بسیار مشکل است که زبان خانواده را بیاموزد. لذا برایش سخت است بفهمد که دیگران چه می خواهند و بگوید که خودش چه می خواهد.

جای تعجب نیست که اطفال دارای مشکل شنوائی بعضی اوقات خود را تنها و فراموش شده احساس نموده، مشکلات سلوکی پیدا کنند، و یا در آموزش ارتباطات با دیگران بطی باشند. انیتا به کمک نیاز دارد تا زبان خود را انکشاف داده و بتواند جهان اطراف خود را درک نماید.

این قصه عُمر است. عُمر وقتی تولد شده بود ناشنوا نبود. او شنوایی خود را بعد از آن که گپ زدن را آموخت، از دست داد.

### قصه عُمر



عمر وقتی تولد شد شنوایی نارمل داشت و یک طفل پُر حرف بود. برای مدت نوسال او چندین مرتبه مصاب انتانات گوش گردید. خانواده اش توانائی خرید دوا و تداوی او را نداشتند. با هر دفعه مصاب شدن به انتان گوش او بیشتر قوه

شنوایی خود را از دست می‌داد. وقتی ۴ ساله شد، او گپ‌های والدینش را که با او صحبت می‌کردند نمی‌فهمید. او صرف بطرف آنها با حیرت می‌دید و کمتر و کمتر گپ می‌زد. پدرکلان عمر که در پیری یک اندازه زیاد شنوایی خود را از دست داده بود، چیزهای را پیشنهاد کرد که ممکن کمک کننده باشد. او گفت اکثر سخنان دیگر افراد را با استفاده از شنوایی باقیمانده‌اش و توجه به حرکت لب‌های آنها می‌فهمد. مگر پدرکلان عمر گفت، گاهی مشکل است گفته‌های دیگران را به درستی درک نماید زیرا در گفتن بسیاری کلمات حرکت لب‌ها مشابه است. او در شگفت بود که آیا وسیله کمک شنوایی (سمعک) به عُمر کمک خواهد کرد یاخیر.

مه فکر می‌کنم که  
عُمر هنوز بعضی  
صداها را می‌شنود.



پدر عُمر او را به یک کلینیک شنوایی در شهر برد. کارمندان آنجا شنوایی او را معاینه کرده و دانستند که ممکن است آلّه کمک شنوایی برایش کمک نماید.

لذا پدر عمر از پسر کاکایش پول قرض گرفت و عمر صاحب یک آلّه کمک شنوایی (سمعک) شد. اعضای خانواده با عمر تمرین می‌نمودند تا برایش کمک کنند که کلمات را بفهمد و بدرستی صحبت کند. از آنجایی که او هنوز یک طفل کوچک است، بناءً همزمان با رشد عمر و رشد گوش‌هایش – سمعک وی به تجدید شدن اجزای آن ضرورت خواهد داشت.

بعضی اطفال مانند عمر که کمتر شنیده می‌توانند، ممکن است بتوانند که صحبت نموده و لب خوانی نمایند. یک وسیله کمک شنوایی می‌تواند به عمر کمک کند زیرا او اندکی شنوایی دارد. همچنان این وسیله برایش کمک خواهد کرد تا قبل از ناشنوایی کامل زبان را بیاموزد.

والدین عمر احتمالاً مجبور خواهند بود تا بیشتر تلاش نمایند تا همزمان با رشد وی پول برای خرید بطری و دیگر اجزای وسیله کمک شنوایی (سمعک) پیدا کنند. اگر بتوانند اینکار را بکنند، عُمر خوب خواهد بود.





این قصه جولیا است. وقتی والدین جولیا متوجه شدند که جولیا ناشنوا است، اشاراتی ایجاد کردند که با او به کار ببرند.



## قصه جولیا

ایرینا و پدر و وقتی دیدند که دیگر اطفال همسن دخترشان جولیا گپ می‌زنند و او هنوز نتوانسته گپ زدن را یاد بگیرد، دریافتند که او ناشنوا است.

ایرینا مصمم شد که به جولیا تمام چانس‌ها را برای آموزش و موفقیت در زندگی فراهم سازد. عیلم تریدها، ترس‌ها و سوالات زیادی که داشت، ایرینا فکر کرد "صرف از این سبب که شنیده نمی‌تواند، این معنی را ندارد که نمی‌تواند بیاموزد چگونه کارها را انجام دهد".



ایرینا زمانی را بخاطر آورد که با یک زن خارجی ملاقات نموده بود که به زبان دیگری گپ می‌زد. درحالی که آنها نمی‌توانستند با یکدیگر گپ بزنند، از حرکات و تمثیل برای اینکه چه می‌خواهند بگویند، استفاده می‌کردند. هرچند این کار وقت بیشتری را می‌گرفت و گاهی سبب غلط فهمی می‌شد، باز هم هر دو طرف راضی و خوش بودند.

لذا برای مفاهمه با جولیا، تمام اعضای خانواده حرکات و اشارات خانوادگی را ساختند که با یکدیگر استفاده می‌نمودند. حتی همسایه‌ها نیز شروع به آموختن اشارات خانگی جولیا نمودند.

بعد ایرینا از یک معلم مکتب قریه سوال کرد که چه وقت جولیا می‌تواند مکتب را شروع کند. معلم گفت که او هیچ روشی را برای تدریس اطفال ناشنوا ندارد. او به ایرینا در مورد یک مکتب دیگری گفت که ممکن است قادر به تدریس جولیا باشد، اما تا آن مکتب ۲ ساعت پیاده روی بود. پدر و ایرینا در حیرت بودند که در کدام سن جولیا خواهد توانست که خودش هر روز به آن مکتب برود.

اشتیاق انسان برای مفاهمه بسیار قوی است. زمانی که والدین بیاموزند که چگونه با اداها، حرکات و اشارات

اما هر طفل حق تعلیم دارد! جولیا چگونه می‌تواند به آموزش ادامه دهد؟ تنها به دلیل تغییر اوضاع در کشورم بود که من توانستم به مکتب بروم.

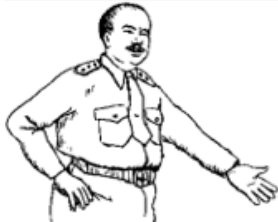


قبل از گفتن قصه خود، شما باید در مورد نیکاراگوا بدانید، مملکتی در امریکای مرکزی جایی که من در آن زندگی می‌کنم و این که وقتی من در آنجا رشد می‌کردم وضعیت چگونه بود.



### آموزش برای اطفال معلول در نیکاراگوا

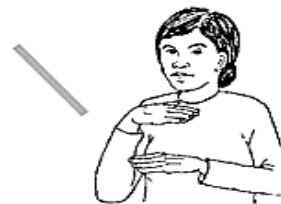
سال‌های زیادی نیکاراگوا توسط خانواده ساموزا اداره می‌شد. آنها بیشترین قسمت دارائی مملکت را کنترل می‌نمودند و برای مردم خدمات اندکی فراهم می‌ساختند.



خانواده ساموزا به اهمیت آموزش برای همگان توجه نداشتند. آنها فکر می‌نمودند افرادی که زندگی خود را در کار به مزرعه می‌گذرانند نیاز به مکتب رفتن ندارند. ساموزا خودش گفت: "من به افراد تحصیل کرده نیاز ندارم، من گاو نر می‌خواهم!"

در نتیجه، اغلب مردم در نیکاراگوا خواندن و نوشتن را نمی‌دانستند. بسیاری اطفال - فقرا، معلولان، تقریباً همه اطفال دهات و بخصوص اطفالی که ناشنوا بودند - نمی‌توانستند به مکتب بروند.

افراد صاحب قدرت به راحتی با کسانی که با خودشان تفاوت دارند طوری رفتار می‌کنند که انگار حقوق کمتری دارند و کمتر از انسان هستند. این حالت برای افراد فقیر، افرادی که به زبانی متفاوت صحبت می‌کنند، زنان، کسانی که مذهب متفاوتی دارند و بخصوص برای افراد دارای معلولیت اتفاق می‌افتد.



بعد در سال ۱۹۷۹ مردم نیکاراگوا دکتاتوری ساموزا را سرنگون ساختند و یک حکومت جدیدی را بنیاد نهادند. حکومت جدید عقیده داشت که هرکس حق تحصیل دارد و تعلیم و تربیه را برای تمام اطفال، بشمول آنهایی که ناشنوا بودند، فراهم ساختند. برای اولین بار در نیکاراگوا یک مکتب برای اطفال ناشنوا بازگشائی شد.



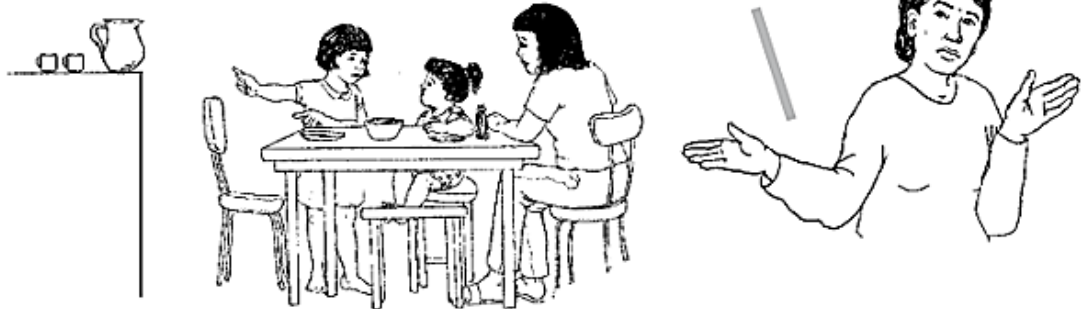
هرگاه همه به تعلیم و تربیه متعهد باشند، اطفال ناشنوا می‌توانند شانس آموزش داشته، به مکتب بروند و توانائی‌های خود را همانند دیگران توسعه دهند.



## قصه کارمن

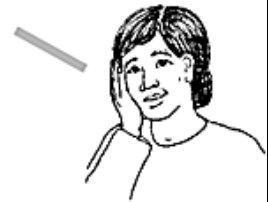
مدتی بعد از آن که من تولد شدم، یکنوع مریضی به سرعت به قریه ما منتشر شد که بسیاری اطفال مصاب شدند. من نیز مریض شدم و تب من بسیار زیاد بود. والدین من شکر گذار بودند از اینکه من بهبود یافته‌ام، اما آنها دریافتند که مریضی مرا ناشنوا ساخته است. وقتی بزرگتر شدم همه ما احساس ناامیدی داشتیم زیرا بسیار مشکل بود که حتی در مورد نظریات و نیازهای ساده مفاهمه نموده یا ارتباط برقرار نماییم. خانواده‌ام نمی‌دانستند چگونه با من مفاهمه نمایند و یا چگونه مرا بیاموزانند.

من اگر چیزی می‌خواستم، مجبور بودم با اشاره کردن به طرف آن به خانواده ام نشان دهم. اگر آن چیز در آنجا نمی‌بود تا به آن اشاره کنم، نمی‌توانستم برای آنها بفهمانم که چه می‌خواهم.



بعد از انقلاب در نیکاراگوا، یک مکتب برای اطفال ناشنوا بازگشائی شده و والدینم مرا به آنجا بردند. آنها دریافتند که مکتب می‌تواند مرا به طریقه‌هایی کمک کند که آنها نمی‌دانستند. معلمان در مکتب کوشش نمودند تا به ما لب‌خوانی و گپ زدن را بیاموزانند. هرچند بسیاری از ما نتوانستند بخوبی لب‌خوانی و گپ زدن را بیاموزند، صرف باهم بودن آغازی بود جهت باز شدن جهان برای ما.

من هرگز طفل ناشنوای دیگری را نمی‌شناختم. بیشتر صنفی‌های جدید من هرگز اطفال ناشنوای دیگری را ملاقات نکرده بودند. وقتی من دیدم که دیگر اطفال از اشارات کار می‌گیرند، من نیز شروع به استفاده آن اشارات کردم. برای اولین بار من شروع به آموختن کردم.



بسیاری از ما منحصیث اطفال بزرگتر شامل مکتب شدیم. ما با استفاده از "اشارات خانگی" که در خانواده استفاده می‌نمودیم، و از همدیگر تفاوت داشت، مفاهمه را شروع کردیم. مگر ما به یکدیگر این اشارات را آموختیم و یکجا باهم اشارات جدیدی را ساختیم. برای ما استفاده از اشارات برای مفاهمه آسان بود. با آموختن اشارات بیشتر و بیشتر، این روش مانند یک زبان واقعی رشد کرد. بزودی ما قادر بودیم چیزهای زیادی را با یکدیگر مفاهمه کنیم - در مورد خانواده، در مورد دوستان، در مورد پلان‌ها و رویاهای ما و در مورد چیزهای که بر ما واقع شده بود.

## زبان آموزش و اجتماع را ممکن می‌سازد

کارمن و دیگر جوانان ناشنوا در نیکاراگوا به جهان ثابت ساختند که زبان اشاره یک زبان طبیعی و مکملی است که در جامعه توسعه می‌یابد. همانند هر زبان دیگر، برای استفاده از زبان اشاره به یک گروه افراد ضرورت است تا آنرا بکار گیرند.

همانطور که کارمن و دیگر اطفال زبان اشاره نیکاراگوا و مهارت‌های مفاهمه خود را توسعه دادند، همچنان توانائی شرح مسائل و حل مشکلات خود را افزایش داده و کاری کردند که احساسات، نیازها و مفکوره‌های آنها فهمیده شود. زبان اشاره نه تنها به اطفال یک طریق مفاهمه را فراهم ساخت، بلکه به آنها کمک کرد تا توانائی تفکر خود را انکشاف دهند.

زبان اشاره به من اجازه داد تا با دیگران صحبت کنم، در مورد جهان بیاموزم و بگویم که چه فکری دارم. من دگه تنها نیستم، احساس ناامیدی، سرخوردگی یا سردرگمی ندارم. زبان اشاره - زبان من - به من این اجازه را می‌دهد که بخشی از جامعه باشم.



## پذیرفتن تفاوت‌ها می‌تواند افراد را باهم نزدیک سازد

طرز فهمیدن و استفاده از زبان برای مفاهمه و اظهار وجود، برای افراد ناشنوا متفاوت از دیگران است. بجای وانمود کردن این که تفاوتی وجود ندارد، عاقلانه تر است که این تفاوت‌ها را بپذیریم و از آن برای نزدیک ساختن افراد استفاده بعمل آوریم. بسیاری افراد شنوا می‌گویند که افراد ناشنوا به آنها کمک نمودند تا در ارتباط با دیگران صمیمی‌تر و رساتر باشند.

روی نگردان- من خجالت نمی‌کشم. من به ناشنوا بودنم افتخار می‌کنم!



یکی از دلایلی که اطفال نیکاراگوا اینطور یک زبان مکملی را ایجاد نمودند آن بود که در آنجا اطفال زیادی از آن استفاده می‌نمودند. آنها توانستند این کار را بکنند چون مردم نیکاراگوا تصمیم گرفتند که بیشتر منابع خود را برای تعلیم و تربیه اختصاص دهند. آنها یک جنبش ریفورم تعلیم و تربیه را آغاز نمودند که برای تمام اطفال - بشمول اطفال ناشنوا و آنهایی که خوب شنیده نمی‌توانند - سیستم قوی مکاتب را ایجاد نمود.

## یکجا باهم برای حقوق ناشنوایان

سپاس از کوشش‌های مردم نیکار آگوا که تعلیم و تربیه را برای همه فراهم ساخته و صدها طفل و جوان ناشنوا را برای اولین بار در مکاتب باهم جمع نمودند. در یک نسل، اطفال شروع به تولید یک شکل جدید و متفاوت مفاهمه نمودند - که به زبان اشاروی نیکار آگوا تحول نمود. در اواسط سال‌های ۱۹۸۰، این جوانان ناشنوا شروع به ملاقات باهم و کار برای بهبود حقوق افراد ناشنوا نمودند. آنها "انجمن ملی ناشنوایان نیکار آگوا" را بنیاد نهادند. افراد شامل این انجمن در ایجاد و بهبود زبان اشاروی نیکار آگوا کمک نمودند، یک فرهنگ لغات و یک کتاب برای اطفال را چاپ و نشر نمودند. آنها با وزارت معارف روی آغاز شمولیت اشارات در مکاتب ناشنوایان و بهبود برنامه‌های تعلیم و تربیه برای ناشنوایان، یکجا کار نمودند. امروز، "انجمن ملی ناشنوایان نیکار آگوا - ANSNIC" یک گروه قدرتمند در نیکار آگوا می‌باشند که برای حقوق ناشنوایان کار می‌کنند و همچنان منحیث یک مرکز اجتماع برای اعضایش خدمت می‌نماید.



## تمام اطفال می‌توانند بیاموزند تا مفاهیم نمایند

اطفالی که توانایی شنیدن آنها متفاوت است می‌توانند با اداها، اشارات خانوادگی، یک زبان کامل اشاره و با لب خوانی و گپ زدن مفاهیم نمایند. بعضی اطفالی که شنوایی کمتر دارند خواهند توانست لب خوانی کرده و گپ بزنند. یکتعداد دیگر اطفال با استفاده از اشارات دست‌ها بخوبی می‌توانند مفاهیم کنند. اطفال خوردهسال ناشنوا می‌توانند زبان اشاره را به آسانی و بصورت طبیعی بیاموزند - عیناً مانند اطفال خوردهسال شنوا که یک زبان گفتاری را می‌آموزند.

برای این که در مورد خود احساس خوب داشته و یک حس تعلق داشته باشند، برای اطفال ناشنوا مهم است که یکدیگر را ملاقات نمایند و همچنان با افراد بزرگسال ناشنوا، ملاقات کنند.

ممکن است یک فرد ناشنواد در محل شما موجود باشد که بتواند به اطفال زبان اشاره را بیاموزاند.

بعضی خانواده‌ها این توانایی را دارند که طفل خود را به یک مکتب خاص برای اطفال ناشنوا بفرستند. یکتعداد خانواده‌های دیگر طفل خود را در خانه آموزش می‌دهند.

برخی اطفال ممکن است با دریافت یک سمعک (وسیله کمک شنوایی) از یک کلینیک و آموزش لب خوانی، کمک شوند.

هر نوع مفاهیم را که شما استفاده می‌کنید، این کتاب به شما کمک خواهد نمود تا با طفل خود ارتباط برقرار نمایید.



هر خانواده در مورد مشکلاتی که مواجه شده اند و این که برای کمک به طفل خود چه کارهای را انجام داده اند، داستان خود را دارند. شریک ساختن این قصه‌ها می‌تواند به خانواده‌ها کمک نماید تا راه‌هایی برای آموزش و دادن احساس امنیت به اطفال خود پیدا کنند.

